

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام و مشخصات



عرفان نظراآهاری



## نامه‌های خط‌خطی

همه ما راحت حرف می‌زنیم؛ ولی نوشتن برای بیشتر ما سخت است. اما تو بنویس تا یادت بماند که نوشته‌ها، رد پای عبور است. فردا که برگردی و نوشته‌هایت را بخوانی، به یاد می‌آوری که از کجا رد شده و چطور قد کشیده‌ای.

این دفتر هم فقط یک جور بهانه است؛ بهانه‌ی رد شدن و قد کشیدن. این دفتر - این دفتر خط‌خطی - نه قاعده‌ای دارد و نه نظمی. تنها قاعده‌اش نوشتن برای اوست. با ۵۲ هفته، که در هر هفته‌اش، تو سؤالی داری و در هر روزش مسئله‌ای، برو و بگرد و سؤال تازه پیدا کن.

این روزها، آدم‌ها سرشان شلوغ است. بعضی‌ها حوصله‌ی خدا را ندارند، حال او را نمی‌پرسند. برایش نامه نمی‌نویسند؛ اما تو این کار را بکن. تو حالش را بپرس. تو چیزی برایش بنویس. ساعت‌هایت را با او قسمت کن؛ ثانیه‌هایت را هم.

\*\*\*

و اما آن کتاب آسمانی، یادت هست؟ اسمش قرآن بود. کلمه‌های خدا بود در دست‌های پیامبر. با اینکه این روزها، این کلمه‌ها همه جا هست، اما کسی آنها را نفس نمی‌کشد. کسی با آنها زندگی نمی‌کند. تو اما کلمه‌های خدا را نفس بکش و زندگی کن؛ و اما این آیه‌ها که لابه‌لای هفته‌های تو آمده است، تلنگر کوچکی است به قلب بزرگ تو. تا بروی و سراغی از ایشان بگیری.

دیگر چه بگویم... که تویی و کلمه و خداوند.

پس برایش بنویس... بنویس... هر چه که باشد...

سرشناسه :  
عنوان و نام پدیدآور :  
مشخصات نشر :  
مشخصات ظاهری :  
شابک :  
پادداشت :  
موضوع :  
موضوع :  
رده بندی کنگره :  
رده بندی دیویی :  
شماره کتابشناسی ملی :

نظراًهاری، عرفان، ۱۳۵۳ -  
نامه‌های خط‌خطی / عرفان نظراًهاری.  
تهران: صابرین، کتابهای دانه، ۱۳۸۲.  
[ ۱۱۲ ] ص  
۱ - ۶۰ - ۶۱۸۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸  
چاپ بیست و دوم: ۱۳۹۳، قیبا  
نامه‌های تخیلی - ادبیات نوجوانان  
خدا - ادبیات نوجوانان  
PIR۸۲۵۲/۵۱۳ ج ۱۳۸۲  
[ج] ۸۸/۷۶۲  
م ۸۲-۱۹۳۴-



کتابهای دانه

مؤسسه انتشارات صابرین ۸۸۹۶۸۸۹۰

نامه‌های خط‌خطی

عرفان نظراًهاری

|                 |                  |
|-----------------|------------------|
| مطرح و گرافیکست | پیمان رحیمی‌زاده |
| ویراستار        | مهدی طه‌پوری     |
| اجرای رایانه‌ای | علیرضا ابراهیمی  |
| تعداد           | ۷۰۰۰             |
| چاپ اول         | ۱۳۸۲             |
| چاپ بیست و دوم  | ۱۳۹۳             |
| لینوگرافی       | پوبه‌گراور       |
| چاپ جلد و متن   | اکسیر            |
| صحنایی          | پیام             |

۱ - ۶۰ - ۶۱۸۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸ : شابک

ISBN: 978 - 964 - 6181 - 60 - 1

حقوق ناشر محفوظ است.

قیمت ۵۵۰۰ تومان



خدایا! من همانی هستم که وقت و بی وقت مزاحمت می شوم؛ همانی که وقتی دلش می گیرد و بغضش می ترسد، می آید سراغت. من همانی ام که همیشه دعاها را عجیب و غریب می کند و چشمهایش را می بندد و می گوید: «من این حرفها سرم نمی شود. باید دعایم را مستجاب کنی.»

همانی که گاهی لج می کند و گاهی خودش را برایت لوس می کند؛ همانی که نمازهایش یک درمیان قضا می شود و کلی روزه نگرفته دارد؛ همانی که بعضی وقتها پشت سر مردم حرف می زند و گاهی بدجنس می شود. البته گاهی هم خودخواه گاهی هم دروغگو. حالا یادت آمد من کی هستم؟

امیدوارم بین این همه آدمی که داری، بتوانی من یکی را تشخیص بدهی. البته می دانم که مرا خیلی خوب می شناسی. تو اسم مرا می دانی. می دانی کجا زندگی می کنم و به کدام مدرسه می روم. تو حتی اسم تک تک معلمهای مرا هم می دانی. تو می دانی من چند تا لباس دارم و هر کدامشان چه رنگی است؛ اما...

خدایا! اما من هیچ چی از تو نمی دانم. هیچ چی که دروغ است؛ چرا. یک کمی می دانم. اما این یک کمی خیلی کم است. راستش من این دفتر را برای همین خریده ام. آخر می دانی، من مدتهاست که می خواهم چیزهایی برایت بنویسم. البته من همیشه با تو حرف زده ام. باز هم حرف می زنم. اما راستش چند وقتی است که چند تا تصمیم جدید گرفته ام. دوست دارم عوض بشوم؛ دوست دارم بزرگ بشوم؛ دوست دارم بهتر باشم. من یک عالم سؤال دارم؛ سؤالهایی که هیچ کس جوابش را بلد نیست. دوست دارم تو جوابم را بدهی.

نمی دانم. شاید هم من اصلاً هیچ سؤالی ندارم و می خواهم تو به من سؤالهای تازه یاد بدهی. اما باید قول بدهی کمکم کنی! قول می دهی؟  
راستی، یادت باشد این دفتر یک راز است خدا! راز من و تو. خواهش می کنم درباره این دفتر به کسی چیزی نگو؛ حتی به مادرم.

از یک جایی شروع کن. تو هم یک جوری سر صحبت را با خدا وا کن. یک کم از خودت بگو. درست است که خدا خوب تو را می شناسد، اما عیبی هم ندارد خودت را به او معرفی کنی.

راستی تو چه برنامه ای داری؟ می خواهی توی این دفتر چه کار کنی؟ به خدا چه می خواهی بگویی؟ چه می خواهی برایش بنویسی؟



خدایا! یک هفته از دوستی ما می‌گذرد و من همه‌اش به این موضوع فکر می‌کنم که مگر می‌شود آدم با خدا دوست شود. آخر تو خیلی بزرگی و من خیلی کوچکم. اما من یاد حضرت ابراهیم افتادم. یادم افتاد که تو بهش گفته بودی خلیل. خلیل یعنی دوست و خلیل‌الله یعنی دوست خدا. پس حضرت ابراهیم دوست بوده اما او پیامبر بود. من که پیامبر نیستم. شاید تو فقط با پیامبرها دوست می‌شوی.

اما من گشتم و توی قرآن یک آیه پیدا کردم. یک آیه که ثابت می‌کرد تو با همه دوست می‌شوی. با همه می‌دانی کدام آیه را می‌گویم؟

سوره یونس آیه ۶۲ آنجا که می‌گویی: «آگاه باشید که دوستان خدا ترسی ندارند و غمگین نمی‌شوند.»

یعنی تو می‌توانی یک عالم دوست داشته باشی. پس من هم می‌توانم دوست باشم. این جور خیلی خوب است. اصلاً فوق‌العاده است.

خدایا! ممنون که اجازه دادی با تو دوست باشم.

تو درباره دوستی با خدا چه فکر می‌کنی؟ آخر آدم چه‌طور می‌تواند با خدا دوستی کند. به نظر تو این دوستی چه شکلی است؟ چه‌جوری است؟

دوستی یک ماجرای دوطرفه است و هر کدام از دو طرف وظایفی در برابر هم دارند. درباره دوستی با خدا هم حتماً همین‌طور است، نه؟

اگر دوستی با خدا معنی داشته باشد، پس واژه‌هایی مثل قهر و آشتی با خدا هم معنی دارد. راستی تو هیچ وقت با خدا قهر کرده‌ای؟ آشتی چطور؟